

۱۳۷۸/۷/۲۸

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

کسری

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محمد جمالی

انتشارات آریا ساز

تهران - ۱۳۹۴

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و ناشر: پدیدآور: کسری / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش
محمد جمالی. مشخصات نشر: تهران: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری:
۱۸۱ ص. شابک: ۲-۲۷-۸۰۶۰-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
فروست: داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی قرن ۴. شناسه
افزوده: جمالی، محمد، ۱۳۵۱ ردآورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۸۷۱/۲۱. شماره کتابشناسی:
۴۰۵۹۲۱۱

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

کسری

ابوالقاسم فردوسی

نوشته: محمد جمالی

ناشر: نشریات آریاسان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۳-۲۷-۲

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹	مقدمه
۱۹	داستان نوشزاد پسر نوشین روان و نانی ترس
۲۲	جنگ ساختن رام بَرزین با نوشزاد
۲۶	رزم رام بَرزین با نوشزاد و کشته شدن نوشزاد
۲۹	خواب دیدن نوشین روان و به درگاه آمدن بوژرخمه
۳۳	گزاریدن بوژرخمه خواب کسری را
۳۶	بزم نوشین روان با موبدان و پند گفتن بوژرخمه
۴۱	بزم دوم شاه نوشین روان با بوژرخمه و موبدان
۴۸	بزم سوم نوشین روان با بوژرخمه و موبدان
۵۵	بزم چهارم نوشین روان با بوژرخمه و موبدان

- بزم پنجم شاه نوشین‌روان با بوزرجمهر و موبدان ۵۸
- بزم ششم نوشین‌روان با بوزرجمهر و موبدان ۶۲
- بزم هفتم نوشین‌روان با بوزرجمهر و موبدان ۶۸
- پند دادن نوشین‌روان به پسر خود هرمزد را ۷۲
- پرستش موبد از نوشین‌روان و پاسخ او ۷۷
- نامه نوشتن نوشین‌روان نزد قیصر ۹۱
- لشکر کشیدن کسری به روم و وام گرفتن از بازانان ۹۶
- آمدن فرستادگان قیصر نزد نوشین‌روان و آبرزش و تار ۱۰۱
- گفتار نوشین‌روان اندر ولی عهد کردن پسر خود هرمزد را ۱۰۵
- پرستش موبدان از هرمزد و پاسخ دادن او ۱۰۸
- عهد نوشتن نوشین‌روان پسر خود، هرمزد را ۱۱۴
- [هرمزد] ۱۲۰
- بر تخت نشستن هرمزد شاه و اندرز کردن به سرداران ۱۲۱
- کشتن هرمزد ایزدگشپ را و زهر دادن زردهشت ۱۲۴

- کشتن هژرد ساه بُرزین و بهرام آذر مهران را ۱۳۰
- برگشتن هژرد از بیداد به دادگستری ۱۳۶
- لشکر کشیدن ساوه شاه به جنگ هرمزد ۱۴۰
- نشان دادن مهران پسران بهرام چوبینه ۱۴۵
- آمدن بهرام چوبینه به نزدیک هرمزد ساه ۱۵۰
- پهلوانی دادن هژرد بهرام چوبینه را ۱۵۳
- رفتن بهرام چوبینه به جنگ ساوه شاه ۱۵۸
- فرستادن هرمزد شاه خُراد بُرزین را نزدیک ۱۶۳
- پیغام فرستادن ساوه شاه نزد بهرام چوبینه ۱۶۷
- فرستادن ساوه شاه پیغام دیگر به بهرام چوبینه ۱۷۲
- پاسخ دادن بهرام چوبینه ساوه شاه را ۱۷۴
- خواب دیدن بهرام چوبینه و لشکر آراستن ۱۷۷

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنا، کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ به درجه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادیبان را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بس راست. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروز آرامگاه اوست. فردوسی

مردی رطب پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن سند تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احسانند. باند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره‌مند شود و آن را از زوان و همراه شمع برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نماند تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداییم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطّلاع و به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که «رو به نوشتن سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجائیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و آن فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار آهونه آمل بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز رزمنده بود، نیماه رد بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه آنها که او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و پس

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در این همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

بی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ثریا من منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 و در یک قاعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
 در ایرتاهات من بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان بر می‌آید، داستان بیژن را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که دیده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر تراژدی‌ها شاهدش دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان بیت از یک قسمت این داستان آیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشتن بیژنا که چون دیم سازم برهنه تن
 ز تورانیان من بدین خنجرا بجرم فراوان سار را سرا
 به پیمان جدا کرد از او خنجرا به چربی کشیدش به بند از سرا

حق آمد به نزدیک شاه اندرا گو دست بسته برهنه سرا
 یکی دست بسته برهنه تن یکی را ز پولاد پیراهنا
 بینم به این بدکنش دیمنا فزونی سگالد همی برهنه

یعنی ده درصد برایت با قافه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را از این ان زبانت که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که راوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال هر ربع بردم به بسیار سال
 ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی پگاه میان سرد خشنده‌ای
 همه این سخن بردل آسان نبود جزاز و خامش هیچ درمان نبود
 به جایی نبود هیچ پیدا درش جزاز نام شاهی نبود سرش

اگر نسیک بودی بشایستی	که اندر خور باغ بایستی
بدان تا سازوار این گنج کیست	سخن ناگاه داشتیم سال بیست
که او را کند ماه و کیوان سجود	چو بماند از محمود با فر وجود
جهاندار چون او ندارد بیا	بیا نشسته از بر تخت داد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند. و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقاربخت خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و در میان طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و ته‌دستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند، راندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیش، در هر رنج

به پیش اختر دیر ساز آمدم	به تاریخ شاهان نیاز آمدم
نیشتمند یکسر سخن رایگان	سزندگان و با دانش آزادگان
تو گفתי بدم پیش مزدورشان	نشسته عظار سخن از دورشان
بگفت اندر احسنتشان زهرام	جز احسنت ریشانیید بهره‌ام
وزان بند روشن دل خسته شد	سر بدره‌های کهن بسته شد

در چنین حالی بود که در زمان تاجیه محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صداقت، نزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می داد، امیدوار کردند و بر آن شدند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم های شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی درباردار و مختلف از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگیر ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت

پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک هزار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. نانچه نیز همان روایت همه درهم‌های محمود را به حماسی و ققاعی بخشید!

علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سردار او ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تنه بر دشنامهای فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معرلی و هر فاسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با آزاده مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تأیید کرد که به جرم الهاد

در زیر پای پیلان ماییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راف پدر ازرقی شاعر پناه برد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و از گشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شاهی منسوب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن را یادگان بزرگ تو می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومیدی و ناامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» درگذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.